

فرق قاعده فقهی و قاعده اصولی

از مباحثی که در دانش اصول فقه، معرکه آرا قرار گرفته، تفاوت قاعده و مسأله اصولی، با قاعده فقهی است. این بحث در موارد زیادی مطرح شده، از جمله:

۱. در تعریف دانش اصول و این که تعریف در برگیرنده افراد و مانع اغیار هست، یا نه.
۲. در مبحث حجیت خبر واحد. به مناسبت این که بحث از حجیت خبر واحد، از مسائل اصول است یا خیر.
۳. در مبحث قطع، به مناسبت این که بحث از تجری از مباحث اصول است، یا خیر.
۴. در تعارض استصحاب با قواعد فقهی.

و

گرچه نقد و بررسی تفصیلی را این نوشته بر نمی تابد، ولی طرح اجمالی دیدگاهها، جهت تکمیل بحث ضروری است.

۱. از کلمات شیخ استفاده می شود که فرق میان قاعده فقهی و اصولی، در دو چیز است:
۱/ ۱- قاعده اصولی، از عوارض و احوال دلیلهای چهارگانه بحث می کند. در بحث استصحاب می نویسد:

«أما على القلوب بكونه من الاصول العملية ففى كونه من المسائل الاصولية غموض؛ من حيث إن الاستصحاب حينئذٍ قاعدةٌ مستفاده من السنة و ليس التكلم فيه تكلماً فى أحوال السنة.»^(۱)

بنابراین که استصحاب از اصول عملیه باشد، در بودن آن از مسائل اصولی، مشکل است؛ زیرا در این صورت، استصحاب از روایت استفاده می گردد و بحث در باره آن، بحث از احوال سنت نخواهد بود.

- ۲/ ۱- ملاک مسأله اصولی این است که به کارگیری آن اختصاص به مجتهد دارد و قاعده فقهی را مکلف نیز می تواند به کارگیرد. در این باره می نویسد:

(۱). فرائد الاصول، شیخ انصاری، ج ۲، ص ۵۴۴، مؤسسه نشر اسلامی.

«نعم يشكل كون الاستصحاب من المسائل الفرعية بأن إجراءاتها في موردها ... مختص بالمجتهد و ليس وظيفة للمقلد.» (۱)

این که استصحاب از مسائل فقهی (قاعده فقهی) باشد مورد اشکال است؛ زیرا به کارگیری آن، اختصاص به مجتهد دارد و وظیفه مقلد نخواهد بود.

آشتیانی در حاشیه فراید می نویسد:

«و أما إذا كان التكلم فيه من حيث حكم الشرع فهل البحث بهذه الملاحظة يدخل في البحث عن مسائل علم الفقه أو مسائل علم الأصول؟ و جهان؛ أوجهها الأول؛ نظراً إلى أن البحث في المسألة بهذه الملاحظة ليس بحثاً عن أحوال الأدلة و عوارضها.» (۲)

اگر بحث در استصحاب، از جهت حکم شرعی باشد، آیا این بحث داخل در علم فقه است، یا از مسائل علم اصول، دو وجه ممکن است. نظر نخست منطقی تر است؛ زیرا بحث از این جهت، بحث از احوال و عوارض ادله نیست.

۲. از پاره‌ای کلمات آخوند استفاده می‌شود که فرق مسأله اصولی و قاعده فقهی را در دایره شمول می‌داند و در بحث از این که چرا اصالة الطهارة در شمار اصول عملیه قرار نگرفته است، می‌نویسد:

«زیرا اصالة الطهارة مطلبي است روشن و نیاز به استدلال ندارد.»

بعد می‌نویسد:

«هذا مع جريانها في كل الأبواب و اختصاص تلك القاعدة ببعضها.» (۳)

مسأله اصولی، در تمامی بابهای فقه جریان دارد، ولی قاعده طهارت اختصاص به برخی از بابهای فقه دارد.

۳. نائینی، ملاک را در مسأله اصولی آن می‌داند که نتیجه‌اش حکم کلی باشد و ملاک در قاعده فقهی را آن می‌داند که نتیجه‌اش حکم جزئی باشد، گرچه در پاره‌ای از موارد، نتیجه‌اش حکم کلی است. او در این باره می‌نویسد:

(۱). همان، ص ۵۴۵.

(۲). بحر الفوائد فی شرح الفراید، محمد حسن آشتیانی، ص ۸، استصحاب، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

(۳). کفایة الأصول، ملا محمد کاظم خراسانی، ج ۲، ص ۱۶۷، اسلامیة، تهران.

«ثم إن المائز بين المسألة الأصولية و القاعدة الفقهية بعد اشتراكهما في أن كلياً منهما يقع كبرى لقياس الاستنباط هو أن المستنتج من المسألة الأصولية لا يكون إلّا حكماً كلياً بخلاف المستنتج من القاعدة الفقهية فإنه يكون حكماً جزئياً و إن صلحت في بعض الموارد لاستنتاج الحكم الكلي أيضاً»^(۱) محقق نائینی، در دور بعدی از تدریس اصول، افزون بر این فرق، ابراز داشته است:

«اجرای قاعده فقهی، به دست مکلف است، ولی اجرای مسأله اصولی، اختصاص به مجتهد دارد»^(۲).

۴. حضرت امام، در امتیاز مسأله اصولی از قاعده فقهی می نویسد:

«لأبأس بتعريفه بأنه هو القواعد الآلية التي يمكن أن تقع كبرى (۳) استنتاج الأحكام الكلية الإلهية أو الوظيفة العملية فالمراد بالآلية ما لا ينظر فيها بل ينظر بما فقط و لا يكون لها شأن إلّا ذلك فتخرج بها القواعد الفقهية فإنها منظور فيها»^(۴)

ممکن است تعریف دانش اصول به قواعد راهنمایی که می تواند کبرا برای قضیه ای واقع گردد که احکام کلی الهی را و یا وظیفه عملی را نتیجه بدهد، پس مقصود از قواعد راهنما، قواعدی است که به عنوان طریق به آنها نگاه می شود، نه به عنوان مستقل و کار آنها تنها طریق واقع شدن است، بنابر این، قواعد فقهی از تعریف علم اصول خارج هستند؛ زیرا آنها به گونه مستقل دیده می شوند، نه به گونه طریق.

در جای دیگر می نویسد: «الفرق بين المسائل الأصولية و الفقهية هو أن المسائل الأصولية يكون في طريق الاستنباط و لاتكون بعنوان ذاتها متعلقاً للعمل ... أن المطلوب المكلف في المسائل الأصولية هو نتائجها و في القواعد الفقهية هو مصاديقها».

۵. محقق خوئی، تفاوت مسأله اصولی و قاعده فقهی را در چگونگی بهره گیری از آن در رسیدن به حکم شرعی می داند؛ زیرا مسأله اصولی واسطه در استنباط احکام شرعی الهی است و از قواعد فقهی، به گونه انطباق بر افراد و مصادیق در اثبات حکم شرعی، استفاده می شود.

ایشان در این باره می نویسد:

(۱). فوائد الأصول، محمد حسین غروی نائینی، ج ۱، ص ۱۹، انتشارات اسلامی.

(۲). اجود التقريرات، آقای سید ابوالقاسم خویی، ج ۱، ص ۳.

(۳). مناهج الوصول الى علم الأصول، امام خمینی، ج ۱، ص ۵۱، موسسه تنظیم و نشر آثار.

(۴). انوار الهدای، امام خمینی، ص ۴۴، موسسه تنظیم و نشر آثار.

«والنکته فی اعتبار ذلک (تقع بنفسها فی طریق استنباط) فی تعریف علم الاصول هی الاحتراز عن القواعد الفقهیة فإنها تقع فی طریق استفادة الأحکام الشرعیة الإلهیة و لایکون ذلک من باب الاستنباط و التوسیط بل من باب التطبيق و بذلک خرجت عن التعریف.» (۱)

سرّ معتبر بودن قید (تقع بنفسها فی طریق استنباط) در تعریف دانش اصول، دوری از قواعد فقهی است؛ زیرا آنها در طریق استنباط احکام شرعی الهی قرار می گیرند، ولی نه به گونه استنباط و واسطه شدن، بلکه از باب تطبیق؛ به همین جهت، قواعد فقهی از تعریف دانش اصول خارجند. وی، در مصباح الاصول، در بحث قاعده فراغ، تفاوت مسأله اصولی را با قاعده فقهی، در دو چیز بیان کرده است:

۱. أن تكون كبرى المسألة بعد ضمّ الصغرى إليها منتجة للحكم الفرعى الكلى ...»

۲. إن تطبيق القواعد الاصولية على المصاديق إنما هو بيد المجتهد و ليس للمقلد حظّ فيه.» (۲)

ملاک اصولی بودن مسأله، دو چیز است: ۱. قضیه‌ای که مسأله اصولی کبرای آن قرار می گیرد، نتیجه‌اش حکم فرعی کلی باشد.

۲. تطبیق مسائل اصولی بر مواردش، اختصاص به مجتهد دارد و مقلد را در آن بهره‌ای نیست.

۶. شهید صدر، پس از تقسیم قواعد فقهی به پنج قسم، ملاک مسأله اصولی را جریان و اشتراک آن در تمام بابهای فقه و ملاک قاعده فقهی را اختصاص به برخی از بابهای فقه می‌داند:

«فیكون المیزان فی اصولیة القاعدة عدم اختصاص مجال الاستفادة و الاستنباط منها بباب فقهی معین و بذلک یخرج القسمان الآخران أيضاً لأنّ قاعدة الطهارة أو القواعد الفقهیة الاستدلالية و إن كانت عامّة فی نفسها و لكنها لا تبلغ درجة من العمومیة تجعلها مشتركة فی استنباط الحكم فی أبواب فقهیة متعددة.» (۳)

(۱). مصباح الاصول، سید ابوالقاسم خوئی، ج ۳، ص ۲۶۶، مطبعة النجف.

(۲). همان.

(۳). بحوث فی علم الاصول، سید محمود هاشمی شاهرودی، ج ۱، ص ۲۶، المجمع العلمی للشهید الصدر.

میزان اصولی بودن قاعده عبارت است از این که قلمرو استفاده و استنباط از آنها، به باب معینی اختصاص ندارد؛ از این رو، دو قسم اخیر (چهارم و پنجم) نیز از تعریف اصول خارج می‌شوند؛ زیرا قاعده طهارت و یا قواعد فقهی که بر آنها استدلال اقامه شده، گرچه فراگیرند، ولی فراگیری آنها به حدی نمی‌رسد که آنها را مشترک در استنباط حکم فقهی، در بابهای فراوان کند.

نقد و بررسی

آنچه در بالا آمد، از آرا و دیدگاههای بزرگان دانش اصول است در باره امتیاز قاعده فقهی از مسأله اصولی و چون نقد و بررسی تفصیلی هریک از این باورها، از قلمرو این نوشته خارج است؛ از این رو، فقط به نقد اجمالی آنها پرداخته می‌شود.

نظر شیخ که ملاک قاعده فقهی را اشتراک در اجرا می‌داند، به مواردی نقض می‌گردد؛ زیرا برخی از قواعد فقهی را مکلف نمی‌تواند بر مواردش تطبیق کند، چون تشخیص موارد قاعده از توان او خارج است، مانند قاعده «ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده» مکلف موارد صحیح و فاسد عقدها را نمی‌تواند تشخیص دهد، تا این قاعده را تطبیق کند و مانند قاعده شرط موافق کتاب نافذ است و مخالف کتاب نافذ نیست.

اما دیدگاه آخوند خراسانی، که ملاک مسأله اصولی را جریان در تمام بابهای فقه می‌داند، نقض می‌گردد به برخی از مباحث اصول، مانند دلالت نهی در عبادت، موجب فساد است یا نه؟ این مسأله اصولی، تنها در بابهای عبادات جاری است.

و اما این که اصالة الطهاره، چون نیاز به استدلال ندارد، پس از قواعد فقهی است نیز، درست نیست؛ زیرا اصالة الاشتغال در موارد علم اجمالی غیر بدوی و براءت عقلی نیز روشن است، پس باید از قواعد فقهی به شمار آیند.

اما دیدگاه نائینی در فواید الاصول که ملاک را در مسأله اصولی، کلی بودن نتیجه و در قاعده فقهی جزئی بودن نتیجه دانسته است، نقض می‌گردد به بسیاری از قواعد فقهی که نتیجه آنها کلی است، مانند این که قاعده مایضمن دلالت دارد بر نبود نفی ضمان هبه فاسده به طور کلی؛ زیرا هبه صحیحه همیشه ضمان ندارد و مانند دلالت قاعده لاضرر بر واجب نبودن وضو در تمام موارد ضرر و نیز قاعده حرج همین دلالت را دارد. برابر این نظر، این قواعد باید داخل در دانش اصول باشند.

اما نظر ایشان در اجود التقریرات که ملاک را در مسأله اصولی، اختصاص اجرای آن به مجتهد دانسته، بر خلاف قاعده فقهی این مطلب نیز، همان گونه که پیش از این گذشت، مورد اشکال

است. قاعده ما بضمن و نفوذ شرط موافق کتاب و مانند اینها را، مکلف نمی‌تواند بر مواردش تطبیق کند.

اما نظر آقای خوئی که ملاک مسأله اصولی را توسیط در استنباط و ملاک قاعده فقهی را تطبیق می‌داند، درست نیست؛ زیرا این ملاک بر می‌گردد به چگونگی طرح بحث. از باب مثال مسأله نهی از شیء، آیا مقتضی فساد است یا نه؟ اگر به همین گونه عنوان گردد، بحث اصولی است؛ زیرا واسطه در استنباط حکم شرعی است ولی اگر این گونه مطرح شود: آیا عبادتی که نهی شده باطل است یا نه؟ قاعده فقهی خواهد بود؛ زیرا حالت تطبیق دارد نسبت به مسائل فقهی نه توسیط. «۱»

ولی نظر ایشان در مصباح الاصول، که ملاک مسأله اصولی را اختصاص اجرای آن به مجتهد و ملاک قاعده فقهی را اشتراک اجرای آن میان مجتهد و مقلد می‌دانست، با کلام خود وی، در محاضرات نقض می‌گردد؛ زیرا در محاضرات می‌نویسد:

«إِذَا رُبَّ مَسْأَلَةٍ فِقْهِيَّةٍ حَالِهَا حَالُ الْمَسْأَلَةِ الْأَصُولِيَّةِ مِنْ هَذِهِ الْجِهَةِ (إِعْمَالُ الْمَسْأَلَةِ الْأَصُولِيَّةِ وَظِيفَةُ الْمُجْتَهِدِينَ دُونَ غَيْرِهِمْ) كَاسْتِحْبَابِ الْعَمَلِ الْبَالِغِ عَلَيْهِ الثَّوَابُ ... فَإِنَّهُ مِمَّا لَا يُمْكِنُ أَنْ يُلْقَ إِلَى الْعَامِيِّ لِعَدَمِ قُدْرَتِهِ عَلَى تَشْخِصِ مَوَارِدِهِ مِنَ الرِّوَايَاتِ وَتَطْبِيقِ أَخْبَارِ الْبَابِ عَلَيْهَا.» «۲»

چه بسا مسأله فقهی که مانند مسأله اصولی باشد، در این جهت که مکلف نتواند آن را بر مواردش تطبیق کند، همانند قاعده فقهی استحباب عملی که بر آن وعده ثواب داده شود؛ زیرا این قاعده ممکن نیست به مکلف داده شود، چون قدرت تشخیص موارد این قاعده را از روایات ندارد.

(۱). بحوث فی علم الأصول، ج ۱، ص ۲۲.

(۲). محاضرات، ج ۱، ص ۱۱.

واما شهید صدر که ملاک مسأله اصولی را اختصاص نداشتن آن به باب معینی از فقه دانسته، اگر نظر وی این باشد که ملاک قاعده فقهی، جریان در بعضی از بابهای فقه است، شاید به بعضی از موارد نقض گردد، مانند قاعده «الضرورات تبیح المحظورات» «الضرر اولی من جلب النفع»، «مالایدرک کله لایترک کله»، الممتنع شرعاً ممتنع عقلاً و الضرورات تتقدر بقدرها» مگر وی در قاعده فقهی بودن این موارد اشکال کند. و از طرف دیگر، برخی از مسایل اصول در تمامی بابهای فقه جریان ندارند، مانند دلالت نهی در عبادت موجب فساد می‌گردد یا نه؟

اما نظر حضرت امام که ملاک مسائل اصولی را راهنما و طریق بودن قرار داده و ملاک قواعد فقهی را استقلال داشتن و به عبارت دیگر، مسأله اصولی «ما به ينظر» است و قاعده فقهی «ما فيه ينظر» به حسب ظاهر از دیگر انظار به واقع نزدیک‌تر است؛ بویژه اگر آلی بودن را تفسیر کنیم به واسطه واقع شدن در استنباط و استقلال داشتن را به تطبیق.

جمعی از مؤلفان، مجله فقه اهل بیت علیهم السلام (فارسی)، ۵۶ جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم - ایران، اول، ه ق